

نقدی بر دیوان شمس الدین (جلال الدین) ورکانی

نقد و بررسی کتاب

فرزاد ضیائی حبیب آبادی

پژوهشگر متون کهن فارسی.

متون ایرانی (دفتر سوم)؛ به کوشش جواد بشری؛ چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.

چکیده: سومین دفتر از مجموعه «متون ایرانی» در سال ۱۳۹۱ به کوشش جواد بشری توسط انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به زیور طبع آراسته شده است. این دفتر شامل دو بخش است که بخش نخست آن دربرگیرنده ده متن تصحیح شده است. دومین متن که در بخش نخست این دفتر آمده، حدود هزار بیت از اشعار شمس الدین (جلال الدین) ورکانی، شاعر سده های ششم و هفتم می باشد که توسط اسماعیل شموشکی، تصحیح شده است. در این کار، دو نسخه از خلاصه اشعار مورد استفاده مصحح بوده که یکی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی و دیگری نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است. نویسنده در نوشتار حاضر، ملاحظات خویش را در باب تصحیح اشعار شمس الدین ورکانی به رشته تحریر در آورده است. در راستای این نقد، با ارائه شاهد مثال هایی از متن، به خطای کاتب یا غلط خوانی مصحح و تصحیح های قیاسی وی اشاره می کند. نویسنده در انتها، حدسیات خود را در جهت رفع اشکال ایباتی که برای مصحح مبهم بوده است، بیان می دارد.

کلیدواژه: دیوان شمس الدین (جلال الدین) ورکانی، جواد بشری، مجموعه متون ایرانی، اسماعیل شموشکی، تصحیح اشعار، نقد کتاب.

سومین دفتر از مجموعه «متون ایرانی» در سال ۱۳۹۱ ش به کوشش جواد بشری توسط کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی از چاپ برآمده است. این دفتر شامل دو بخش است: بخش نخست دربرگیرنده ده متن تصحیح شده است و در بخش دوم، رساله ای متعلق به قرن ششم هجری قمری به نام «غره الالفاظ و زهه الالفاظ» به صورت عکسی (نسخه برگردان) چاپ شده است.

دومین متن که در بخش نخست این دفتر آمده، حدود هزار بیت برجای مانده از اشعار شمس الدین (جلال الدین) ورکانی، شاعر سده های ششم و هفتم و از ستایشگران اتابکان آذربایجان است که توسط اسماعیل شموشکی تصحیح شده. در این کار، دو نسخه از خلاصه اشعار مورد استفاده مصحح بوده که یکی متعلق است به کتابخانه مجلس شورای اسلامی با شماره ۱۶۷۸۷ (با نشانه «مع») و دیگر نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است به شماره دستیابی ۷۷۹۰ (با نشانه «د»). مصحح در باره شیوه تصحیح خود نوشته است: «... هیچ کدام از نسخه ها اساس مطلق قرار نگرفتند و بنای ما در این تصحیح، بر انتخاب بهترین ضبط از میان این دو نسخه بوده و البته ثبت دقیق اختلاف نسخه ها. در موارد اندکی نیز که ضبط هیچ کدام از نسخه ها کارگشا نبوده است، متن قیاسا تصحیح شده و البته مواردی هم حل نشده باقی مانده که با علامت سؤال مشخص شده اند» (ص ۵۰).

ظاهراً به جای «فکن» باید «بکن» باشد.

- «برید» مهد معالیت روز و شب هستند
دو بارگیر یکی اشهب و یکی ادهم (۷۱)

طبق گزارش ایشان، در عرفات به جای «برید»، «به زیر» آمده و همین وجه اخیر درست است و باید در متن قرار گیرد. شاعر می‌گوید: روز و شب «به زیر» مهد معالی تو، دو بارگیرند که یکی اشهب است و دیگری ادهم.

- حریف خاطر و همدم زبان و ساقی نطق
ندیم عقل من از جام فضل مست و خراب (۷۲)

بین «عقل» و «من» ظاهراً «او»ی جا افتاده: ندیم، عقل «و» من از... .

- «ز» پیش حوصله او که بحر «اموج» است
محیط با همه دریا دلش گشته سراب (۷۳)

مصراع نخست باید این‌گونه باشد: «به» پیش حوصله او که بحر «مواج» است.

- ز نکهت نفست شمه ای است مشک و عبیر
ز روضه سخنت تحفه ای است «سر» و گلاب (همان)

در مصراع دوم به جای «سر» باید واژه‌ای دیگر باشد.

- رقوم خامه او همچو سدره و طوبی است
بنات خاطر او چون کواعب «و» اتراب

ولیک با همه بلبل «ادای» الحانش
به حضرت تو بود کمتر از طنین ذباب (همان)

در مصراع دوم از بیت نخست، «اتراب»، صفت «کواعب» است، پس باید «کواعب اتراب» و بدون واو باشد. می‌دانیم که این عبارت، اقتباسی است از آیه ۳۳ سوره مبارکه التنبأ (و کواعب اترابا). در مصراع نخست از بیت دوم، به جای «ادای» باید «ادایی» باشد: ولیک با همه «بلبل ادایی»... .

- همیشه رای تو کشورگشای و عالم‌گیر
همیشه بخت تو گردون فراز، و دولت یاب (۷۴)

معنای «گردون فراز» را درنیافتیم. آیا ممکن است وجه درست، «گردون فراز» باشد؟

- بهر قدوم موبک میمونت «می‌کنند»
در شام و روم دیده آمال انتظار (۷۵)

فاعل این بیت، «دیده» است که مفرد است، پس فعل آن نیز باید «انتظار می‌کند» (به صیغه مفرد) باشد.

باری در همان سال نود و یک، اشعار شمس ورکانی را به طور جدی مطالعه کردم و چون در بسیاری موارد تصحیح آن را محل تأمل یافتیم، در کنار صفحات مطالبی را یادداشت نمودم (ذیل برخی از یادداشت‌هایم تاریخ‌های دوم و بیستم بهمن ماه ۱۳۹۱ دیده می‌شود)، اما پیش از آنکه این یادداشت‌ها را به فرجامی رسانم، کارهای خرد و کلان دیگری روی نمود. از جمله دوست فاضل نازنینم دکتر سعید شفیعیون که کار بر روی تذکره نفایس المآثر کامی قزوینی را از پیش آغازیده بود، از روی لطف مرا نیز در دام این متن پرحجم دشوار و نسخه‌های معدود و مغلوط آن کشانید. خداهش در همه حال از «متون» نگه دارد!

فی الجمله، اکنون پس از دو سال! فرصتی دست داده تا ملاحظات خویش را در باب تصحیح اشعار شمس‌الدین ورکانی به خوانندگان گرامی تقدیم نمایم. باشد که سودمند افتد.

خطای کاتب / غلط خوانی مصحح

چنانکه از عنوان این بخش پیداست، در بیشتر ابیات زیریا مصحح در خواندن نسخه‌ها مصیب نبوده‌اند یا کاتبان به خطا رفته‌اند و مصحح نیز متوجه لغزش آنان نشده و بدون هیچ تغییری در متن یا توضیحی در حاشیه، همان صورت مغلوط بیت را نقل کرده‌اند. البته چون نگارنده این سطور، نسخه‌های مورد استفاده مصحح را در اختیار نداشت، در برخی موارد دقیقاً نتوانست معلوم نماید که خطا متوجه کاتبان است یا مصحح.

- بساط عقل فکندم به مجلسی که نبود
نه از قبیل وجود و نه از عداد «قدم» (۶۹)

به قرینه «وجود»، ظاهراً به جای «قدم» باید «عدم» باشد. ضبط تذکره عرفات العاشقین (= علم) نیز که در حاشیه دیوان شمس ورکانی آورده‌اند، باید تحریف همین واژه «عدم» باشد.

- برای حرص شکم «خواروار» تشنه جگر
چه می‌خوری به نیاز تمام غصه و غم (همان)

نسخه بدل‌ها را این‌گونه گزارش کرده‌اند: «مع: خواروار؟؛ عرفات: خوار دار». به نظر می‌رسد مصحح در خواندن بیت اشکال داشته‌اند و گویا «خواروار» (؟) را واژه‌ای مستقل پنداشته‌اند. برای رفع این مشکل و به سامان آوردن بیت باید توجه داشت که در اینجا از دو چیز سخن به میان آمده: یکی «حرص شکم خوار» و دیگر «آز تشنه جگر» که با او عطف با یکدیگر پیوند یافته‌اند، پس صورت درست مصراع اول چنین است: برای «حرص شکم خوار» و «آز تشنه جگر». بنابراین ضبط نسخه «مع» درست بوده و فقط «آز» را بدون مد نوشته است.

- به خال لطف بیارای چهره الفاظ
به نوک خامه «فکن» جعد او خم اندر خم (۷۰)

معلوم است که زبان، «گنگ» (=لال) می‌شود، نه «لنگ».

- بسا شکوفه سیمین و نرگس زرین
که بر حدیقه نیلوفری گردون بود

ولی صبای سحرگه به داس خاله «صنع»
همه شمامه انجم یکان یکان بدرود (۸۴)

این دو بیت و ابیات پیش از آن، همه درباره سپری شدن شب و نمودارگشتن روز است، بنابراین در مصراع نخست بیت دوم به جای «صنع»، ظاهراً باید «صبح» باشد.

- با سر خامه مشکین عبیر افشانت
بانگ بر «غالیه» عبیر سارا زده‌اند

پیش آن لفظ شکربر «گهرسیمایت»
طعنه در شگرو در لولوی لالازده‌اند (۸۵)

در بیت نخست، «غالیه» عبیر سارابی معنی است و باید «غالیه و» عبیر سارا باشد. در بیت دوم «گهرسیمایا» ظاهراً صفت مناسب و معنی‌داری برای «لفظ» نیست. ضبط نسخه «دا»، گهر «پیما» است و همین درست به نظر می‌رسد (پیش آن لفظ شکربر گهرپیمایت).

- به رسم سوسن آزاد بد «کلیدری»
به حکم آنکه زبان آور است بردرگاه (۸۸)

در حاشیه نوشته‌اند: «چنین است در هر دو نسخه. شاید مخفف «کلیداری» باشد» (انتهی)، اما ابیاتی از این قصیده در صفحات ۳۲۸ تا ۳۳۰ از همین دفتر سوم متون ایرانی توسط دوست فاضلم، محمدرضا ضیا، تصحیح و نقل شده است. ایشان که وجود این ابیات در صفحات مذکور را به نگارنده یادآوری کرد، واژه مورد بحث در این بیت را «وکیلدری» [= وکیل دری] ضبط کرده (ر. ک: ص ۳۲۸) و همین درست است. «وکیل در» نماینده‌ای بوده که حاکمان و شاهان بلاد دیگر در «دربار» کشوری می‌گماشته‌اند تا امورات آن را سامان بخشد (ر. ک: به لغتنامه دهخدا). ضمناً در بازخوانی‌های بعدی دیوان شمس ورکانی متوجه شدم که این ترکیب در همین دیوان در چند صفحه پیش‌تر آمده است: فتحش امیر حاجب و نصرت «وکیل در» / شوکت سلاحدارش و دولت امیر بار (ص ۷۴).

- اگر نه لاله بداندیش خسرو است چرا
خلل پذیر شود عمر «و» دولتش ناگاه (۸۸)

در مصراع دوم، ظاهراً باید «عمر دولت»، با کسره اضافه باشد، نه با واو عطف.

- و آن «نفعه» نسیم سرزلف خامه‌ات
در طره معنبر مشک و عبیر نیست (۷۷)

ضبط نسخه «دا»، «نفعه» به حاء حطی است و همین درست است. شاعر در اینجا، «نفعه» (بوی) نسیم سرزلف قلم ممدوح را بر بوی مشک و عبیر ترجیح می‌نهد.

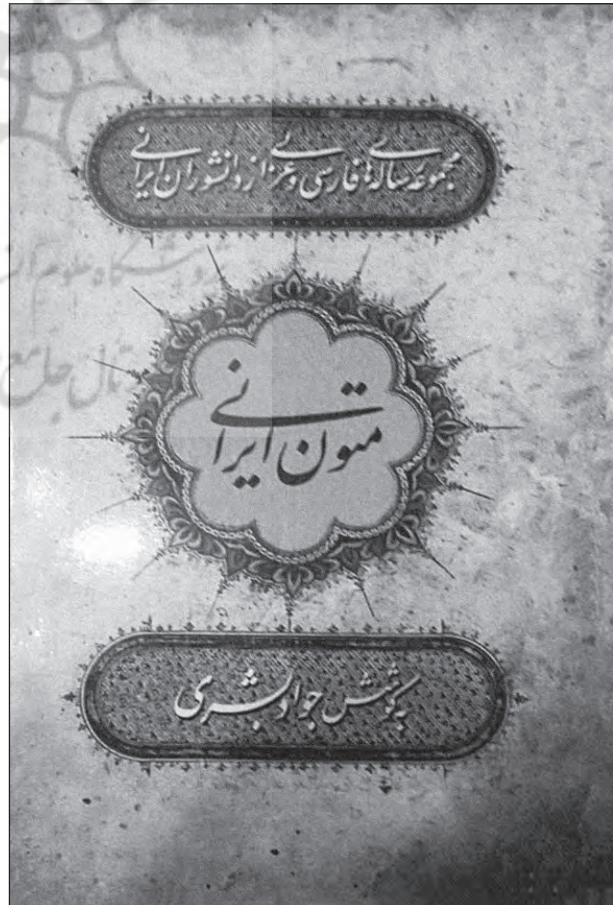
- عمرت دراز باد که از حادثات چرخ
چون سده سرای تونعم «النصیر» نیست (همان)

مطابق گزارش مصحح، ضبط عرفات العاشقین [ج ۴، ص ۲۰۰۷ از چاپ میراث مکتوب] نعم «المصیر» است و همین وجه درست می‌نماید؛ زیرا «مصیر» (= مرجع و مأب) بر «مکان» دلالت دارد و با «سده سرای» ممدوح در پیوند است.

- طنین گردون در شاهراه فکرتو چیست
درای گردن لوکان «کاردان» سخن (۸۱)

به جای «کاردان» (با دال) باید «کاروان» (با واو) باشد.

- زبان نفس سخنگو سزد که «لنگ» شود
گهی که کلک فصیحت کند بیان سخن همان



- سبزه خط و گلستان رخس
مطرح «جسم» و مطمح نظر است (۹۵)

«جسم» در مصراع دوم غلط است و واژه درست، «چشم» است.

- صفدری کاو به «وصف» رزم‌اندر
همه تن همچو مرتضی جگراست (همان)

«وصف» نادرست است و باید «صَف» باشد... به صَف رزم‌اندر یعنی در صف رزم.

- دم به دم ماه «جاه» رتبت او
ز آفتاب ملوک بهره ور است (همان)

گویا پس از «جاه»، «واو»ی جا افتاده: دم به دم ماه جاه «و» رتبت او... .

- ختم کردم حدیث دیر بمان
کاین «دعای» بزرگ و مختصر است (۹۶)

واضح است که به جای «دعای» باید «دعایی» باشد. کاتبان قدیم در بسیاری موارد، «بی» را «ی» می‌نوشته‌اند.

- گریزولیده است زلف «پرخت» مشاطگان
شانه نصرت در آن زلف پریشان می‌زنند (۹۹)

با توجه به فضای حاکم بر کل قصیده و نیز واژه «نصرت» در همین بیت، به جای «پرخت» باید «پرچمت» باشد.

- یارب این «دولت» مبارک باد و این «دولت» فزون
تا خلاقیت دم به آمین آفرین خوان می‌زنند (همان)

در مصراع نخست یکی از دو «دولت»، زائد و حاصل اشتباه کاتبان است و باید واژه دیگری به جای آن باشد. معنی مصراع دوم نیز بر من معلوم نشد.

- یک ساعت اگر ماه شب چارده بگرفت
زان ظلمت اندک چه خلل در قمر آید

«در» آینه مهر فلک تیرگی یافت
پیدا است کز آن قدر چه مایه ضرر آید (۱۰۱)

پیدا است که در آغاز بیت دوم، به جای «در» باید «ور» (= و اگر) باشد.

- المنه لله که از صحت «دانش»
دل‌های پریشان شده با یکدگر آمد (۱۰۲)

«دانش» بیمار نمی‌شود که صحت یابد. این قصیده راجع به ممدوحی است که پیش‌تر بیمار بوده و اکنون خبر صحت «ذات» وی به شاعر

- شهی که در خور ملک است مهر طلعت او
چودر «میانه» سیاهی شب اشعه ماه (۸۹)

نمی‌دانم این بیت را چگونه خوانده‌اند و چگونه معنی کرده‌اند. به هر روی، «میانه» در میانه مصراع دوم درست نمی‌نماید و ظاهراً باید «میان» باشد: چودر میان سیاهی شب، اشعه ماه. در صفحه ۳۲۹ نیز به همین شکل اخیر ضبط شده است.

- عزیز مصر وجودی «بر آسمان» قبول
برآر یوسف گمگشته مرا از چاه (۸۹)

مصراع نخست در صفحه ۳۳۰ چنین آمده: عزیز مصر وجودی «بر یسمان» قبول... و با توجه به تناسب میان «چاه» و «ریسمان» همین وجه درست است.

- به تخت نرد فلک بر چون نقطه‌های گشاد
ز حل زخم» تومانده است اسیرششدره ای (۹۲)

این بیت بدین صورت فاقد فاعل است. اگر ضبط هر دو نسخه دقیقاً همین باشد، باید گفت که هر دو کاتب مرتکب اشتباه شده‌اند و مصحح را نیز به خطا افکنده‌اند. در آغاز مصراع دوم سخن از سیاره «زحل» است که «از» زخم (= طاس افکندن/نقش کعبتین) ممدوح در ششدره مانده است. پس صورت درست این مصراع چنین باید باشد: «زحل ز زخم» تومانده است اسیرششدره ای.

- فضائل تو مگر تیر می‌کند تحریر
وگرنه تا چه کند «خامه» و محبّره‌ای (۹۲)

«محبّره» به تشدید باء در این بیت جایگاهی ندارد. آنچه سبب شده این واژه غلط ضبط شود، اشتباه در خواندن واژه «خامه» بوده است که باید «خامه‌ای» خوانده شود و می‌دانیم که این شیوه نگارش، مرسوم کاتبان قدیم بوده است. بنابراین ضبط درست مصراع دوم چنین است: وگرنه تا چه کند «خامه‌ای و محبّره‌ای»؛ و محبّره، دوات را گویند.

- متاع شعر مرا مشتری اگر یابد
عطاردش «فکند» جز هزار بدره ثمن (۹۴)

به جای واژه «فکند» (از مصدر «افکندن») ظاهراً باید «نکند» باشد. شاعر می‌گوید اگر سیاره مشتری متاع شعر مرا بیابد، عطارد کمتر از هزار بدره بر آن قیمت نمی‌نهد.

- قوام ملت و ملک از دوام جاه تو باد
به «عون و» عصمت و تایید ایزد ذوالمن (همان)

به نظر می‌رسد به جای «عون و» باید «عون» باشد: به عون عصمت و...

بی‌شمار باشند، «هنگام» صبح با یک حمله خورشید منهزم می‌گردند؟

تصحیح‌های قیاسی

مصحح دیوان شمس ورکانی در سیزده مورد دست به تصحیح قیاسی زده، اما در این بخش نیز مواردی محل تأمل است.

- کبوتران بشارت رسان حضرتشانند
طیور انجم گردون «به سیر» چرخ شتاب (۷۳)

درباره «به سیر»، در حاشیه نوشته‌اند: «دا، مج: مسیر؟ [تصحیح قیاسی است] (انتهی). باید گفت که همان ضبط نسخ (مسیر) درست بوده و بیت نیازمند تصحیح قیاسی نبوده است، اما مصحح مصراع دوم را اشتباه خوانده و اشتباه معنی کرده‌اند و توجه نداشته‌اند که با این ضبط (به سیر)، نحو جمله عیناک می‌شود در حالی که اگر «گردون مسیر» و «چرخ شتاب» را صفت مرکب برای «طیور انجم» بگیریم (طیور انجم «گرون مسیر» «چرخ شتاب»)، به قرائت درست بیت راه برده‌ایم و آن را نیازمند تصحیح قیاسی نخواهیم دانست.

- طومار هفت چرخ و سجالات آسمان
بروی ز مهر و ماه «سها» و ختام توست (۷۹)

چنان‌که در حاشیه آورده‌اند، ضبط هر دو نسخه «سحا» (با خاء نخذ) بوده که قیاساً به «سها» تبدیل شده، اما این نیز قیاسی است بی‌اساس. واژه صحیح، «سحا» (با حاء حطی) است و ممکن است ضبط نسخه‌ها نیز «سحا» بوده باشد که توسط مصحح غلط خوانده شده است. به هر روی، «سحا» (با حاء حطی) به معنی «عنوان نامه / بند نامه / مهر نامه» است (لغتنامه دهخدا) و در اینجا ظاهراً همین معنای اخیر مناسب باشد. شاعر در مدح ممدوح راه اغراق پیش گرفته است و می‌گوید: خورشید و ماه، مهرهای تو هستند که آنها را بر طومار هفت چرخ و سجالات آسمان زده‌ای.

- موافقان تو را باد رو چو روز سپید
مخالفتان تو را چهره «چون» شب تاری (۱۰۱)

در هر دو نسخه به جای «چون»، «همچو» بوده است. ضبط متن، تصحیح قیاسی مصحح است که باز هم نارواست؛ زیرا ایشان بیت را درست نخوانده‌اند. اگر «روز» و «شب» را به سکون می‌خوانند (.. چو روز، سپید / ... «همچو» شب، تاری)، ضبط درست متن را به حاشیه نمی‌برند.

حدیث ابرها کن که هست «مایه» او
رشاشه‌ای که ز فیض کفش چکیده بود (۱۰۷)

«مایه» تصحیح قیاسی است و در اصل «پایه» بوده که گمان نمی‌برم

رسیده است، پس مصراع نخست باید اینچنین ضبط گردد: المنه لله که از صحت «ذاتش».

- سپهر «موکب» توست و قضاش می‌گوید
هلال طوق و شفق زین و کهکشان تنگی (۱۰۳)

به قرینه واژه‌های «طوق» و «زین»، به جای «موکب» باید «مرکب» باشد. ضمناً معنای دقیق واژه «تنگی» بر من معلوم نشد. آیا همان «تنگ» به معنی «جوال» است که در لغتنامه دهخدا آمده؟

- همیشه تا که هوا هر شب از کدورت شام
به سطح آینه آسمان دهد «رنگی» (۱۰۴)

ذکر کلمات «آینه» و «کدورت»، بایست مصحح را در آخریت به واژه «زنگ» (= زنگار) رهنمون می‌گشت.

- شمشیر سرافرازت کاو پشت «سپاهت»
ز آن روی کند سینه که صد قلب دریده است [...]

از شاخ سنان میوه سرهای حسودان
بیرون زد و دست گهرافشانت که چیده است (۱۰۶)

در بیت نخست به جای «سپاهت» (= سپاه تو) باید «سپاهست / سپاه است» باشد. مصراع دوم بیت دوم نیز باید این گونه خوانده شود: بیرون زد دو دست گهرافشانت که چیده است؟

- ز آن که خورشید کرم بر سر دیوار فناست
خاطر م سایه صفت سایه به دیوار آورد (۱۱۱)

در مصراع دوم «سایه» دو بار آمده و بی‌شک یکی از این دو زائد است. حدس من این است که شاید به جای سایه دوم، واژه «پشت» یا واژه‌ای به همین معنی بوده است. در این صورت، یعنی اگر بتوان پذیرفت که مصراع دوم این‌گونه بوده است: «خاطرم سایه صفت «پشت» به دیوار آورد»، شاعر می‌خواهد بگوید اکنون که خورشید کرم در آستانه غروب کردن است، من چونان سایه که به دیوار تکیه می‌کند، به توو کرم تکیه کرده‌ام. والله اعلم بالصواب.

- نز آفتاب به یک حمله منهزم گردند
ستارگان «که به» صبح ارچه بی‌شمار شوند (۱۲۳)

مصحح در حاشیه در باب «که به» نوشته: «چنین است در هر دو نسخه» (انتهی). چنان‌که به درستی اشاره کرده‌اند، این ضبط غلط است. آنچه من حدس زده‌ام این است که شاید به جای «که به صبح»، «که صبح» (هنگام صبح) باشد و البته این بیت به صورت استفهام تقریری بیان شده. شاعر می‌پرسد: مگر نه این‌که ستارگان، هر چند هم

دومین همتی که در بخش نخست این دفتر آمده، حدود هزار بیت برجای مانده از اشعار شمس‌الدین (جلال‌الدین) ورکانی، شاعر سده‌های ششم و هفتم و از ستایشگران اتابکان آذربایجان است که توسط اسماعیل شموشکی تصحیح شده. در این کار، دو نسخه از خلاصه اشعار مورد استفاده مصحح بوده.

را نیز باید افزود که مشخص نمودن ابیات و عبارات مبهم، راه تحقیق و پژوهش را برای دیگران باز می‌گذارد و سبب می‌گردد که مگر گره آن ابهامات توسط دیگران گشوده گردد، اما متأسفانه در میان کارهای بسیار کسان که در این ایام متون کهن را به چاپ حرفی می‌رسانند، با وجود اشکال‌ها و ابهام‌های پرشمار، این ویژگی کمتر به چشم می‌آید. در چنین احوالی است که شجاعت و صداقت علمی مصحح دیوان شمس ورکانی درخور تحسین است. باری، از میان ابیاتی که توسط مصحح با علامت (?) مشخص شده، من در مواردی حدس‌هایی زده‌ام که ممکن است اشکال بیت را رفع کرده باشد:

- چو صوب مقصد اقبال گم کند گردون
حریم درگه او باشدش مسکن و باب (؟) (۷۳)

در حاشیه نیز نوشته‌اند: «مکان زیاب؟» (انتهی). اگر «زیاب» را تحریف «ذهاب» بگیریم، از بیت رفع ابهام شده است. شاعر می‌گوید: اگر گردون مسیر مقصد اقبال را گم کند، به سوی حریم درگه ممدوح من خواهد رفت (و پیدا است که مقصد اقبال، همان جاست).

- گرفت عارض بیجدلون گاه مصاف
ز خال خنجرنیلی او جمال و براه (؟) (۸۹)

این ضبط نسخه «مخ» است و در نسخه «دا»، واژه پایانی بیت خوانا نبوده. باید گفت که «بُراه» (بروزن «گناه») به معنی «زیب و نیکویی» است (لغتنامه دهخدا). در این صورت شاعر می‌گوید: عارض بیجد [ه] لون دشمن، به هنگام مصاف، از خال خنجرنیلی ممدوح من «زیبایی و نیکویی» یافت و این از مضامین شایع و رایج در قصاید فارسی است.

- تورا ست اطلس کحلی آسمان صدرا (؟)
تورا ست قوقه زریں آفتاب کلاه (همان)

به جای «صدرا» (= ای صدرا)، واژه «صُدره» به معنای «نیم‌تنه» (ر.ک. به لغتنامه دهخدا) درست است. در صفحه ۳۲۹ نیز که گفتیم ابیاتی از این قصیده آمده، در این بیت، «صُدره» ضبط شده است. ضمناً

اشتباه باشد. مطابق این وجه شاعر می‌گوید: از ابرسخن مگوی، زیرا «پایه» (= قدر و مرتبه) آن، در حد قطرات خرد و ناچیزی است که از دست ممدوح من فروچکیده باشد. به عبارت دیگر ممدوح من در بخشندگی، از ابر نیز «بلند پایه‌تر» است.

- نشست در دل و در دیده ملوک جهان
ز «رای» و رایت عباسیان مهابت و باس (۱۰۹)

در مورد آغاز مصراع دوم در حاشیه آورده‌اند: «مخ: را [تصحیح قیاسی است]» (انتهی). در اینجا نسخه «دا» یک برگ افتادگی داشته و فاقد این بیت و ابیاتی قبل و بعد از آن است، اما ضبط یگانه نسخه موجود «مخ» درست بوده. با این توضیح که در این ضبط (ر.را)، حرف اول، «ز»، مخفف «از» است و پس از آن نیز واژه «را» آمده که خود به معنی «بینش، دانایی و خردمندی» است (لغتنامه دهخدا) و در متون نیز شواهدی دارد؛ مثلاً اسماعیل بن بابای قزوینی، شاعر و آخر سده هفتم می‌گوید: زین وجه، ز «را» بر همه تابنده چومهری / زان روی، چومه بر همه انگشت نمایی.^۱

اختلال وزن

در اشعار شمس ورکانی بیش از دو بیت که وزن آنها مختل است نیافتیم، اما همین دو بیت نیز بی هیچ توضیحی در این خصوص ضبط شده و مصحح از کنار آنها گذشته است:

- گهی خزانه اسرار غیب خوانندش
گهیش روانی روان دهند القاب (۷۳)

وزن مصراع دوم مختل است.

- غواص بحر معانی است خاطرت
زان محتشم همیشه به اصداف گوهر است (۹۰)

در این بیت وزن مصراع نخست مختل است.

ابیات مبهم

یکی از ویژگی‌های ارزشمند این تصحیح، شجاعت و صداقت مصحح است در نشان دادن ابیاتی که برای وی مبهم بوده. البته این شیوه پسندیده در نسل مصححان پیشین توسط بزرگانی چون علامه قزوینی، علامه همایی، استاد مینوی و دیگران همواره رعایت می‌شده و گویا جزئی از روند تصحیح به شمار می‌رفته است و حقا که واژه «نمی‌دانم»، نه تنها قدر و شأن این فارسان میدان‌های دانش و پژوهش را در نظر مخاطبان نخواهد کاست، بل همگان بر شجاعت و انصاف علمی ایشان آفرین‌ها خواهند راند. خدای، عز و جل، جمله را بیامرزاد. این

۱. متون ایرانی، به کوشش جواد بشری، چاپ نخست، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰، دفتر یکم، ص ۳۰۸.

به معنی «هم‌آواز» است (لغتنامهٔ دهخدا) و مقصود از «سراچهٔ بزم سیوم»، «فلک زهره» است. پس شاعر به ممدوح خویش می‌گوید: تو آن قدر بلندمرتبه‌ای که سیارهٔ زهره یکی از خنیاگران بزم توست که با آنان «هم‌آواز» و هم‌ردیف است.

- نجوم ثابت‌ه مه را که پیک حضرت توست
به صد هزار زبان میکنند سمسره‌ای (؟) (همان)

اگر «سمسره» را «بیع و شراء» معنی کنیم (لسان العرب، ذیل «سمسر»)^۲، ظاهراً مقصود شاعر این بوده که ماه با همهٔ زیبایی، در حضرت تو پیکری بیش نیست و مقامی ندارد، چنانکه ستارگان آن را در میان خود خرید و فروش می‌کنند. داد و ستد اشیاء و اجناس متعلق به یک فرد یا گروه توسط گروهی دیگر، کنایه از بی‌ارزش بودن آن شیء در نظر گروه اخیر است و در شعر فارسی سابقه دارد، چنان‌که حافظ می‌گوید: بردر میکده رندان قلندر باشند / که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی.

- کف بذول تو مانده ترازویی است
که می‌فشاند بی من و زروسیم به من (؟) (۹۴)

اگر بتوان حدس زد که «واو» پس از واژهٔ «من»، اشتباه کاتب بوده و به جای آن باید «زا» (= از) باشد، از این بیت نیز رفع ابهام خواهد شد: کف بذول تو ماندهٔ ترازویی است / که می‌فشاند بی من، «زا» زروسیم به من.

- منصبی تا آسمان باشد که این گردن‌کشان
زخمه همچون برق برکوس غریوان می‌زند (؟) (۹۸)

این بیت نیز ظاهراً ابهامی ندارد. «این گردن‌کشان» ظاهراً «خان و خاقان» هستند که در دو بیت پیش‌تر، از آنان سخن رفته است:

بارگاهت را خراج از قصر قیصر می‌دهند
آستانت را سه نوبت خان و خاقان می‌زند

پس گویا شاعر می‌گوید: همین قدر که این گردن‌کشان (خان و خاقان) ضربه‌های محکم برکوس خروشان می‌زنند (یعنی نوبت زن آستان تو هستند)، برای آنان منصبی بسیار رفیع، همپایهٔ آسمان است.

- از آتش تیغ که چو آبی است فسرده
اعدای تو را یارب چون زهر چکیده است (؟) (۱۰۶)

آنچه این بیت را از معنی عاری کرده، واژهٔ «زهر» است که به جای آن باید «زهره» باشد. «زهره چکیدن» به معنی «مردن از ترسی عظیم یا سخت ترسیدن و زهره ترک شدن» است (لغتنامهٔ دهخدا، ذیل «زهره»).

در دیوان شمس ورکانی و در این بیت، «آفتاب کلاه» به نادرست با «نیم فاصله» حروفچینی شده که نشان می‌دهد مصحح ظاهراً این دو واژهٔ جدا از هم را مرکب تلقی کرده‌اند؛ مثلاً مانند مه «خورشیدکلاه». سخن شاعر در اینجا این است که: اطلس کحلی آسمان به منزلهٔ صدرهٔ (نیم‌تنه) توست و قوفهٔ زرین آفتاب، همچون کلاهی است از برای تو.

- صدرا به خاک پات که ارباب روزگار
کردند اتفاق که داعی سخنور است

وز حسن اعتقاد سخن ریزه‌های من
بر دیده می‌نهندش از آن بحران تراست (؟) (۹۰)

اگر ضبط این بیت خالی از خلل باشد، به نظر می‌رسد آنچه موجب ابهام آن برای مصحح شده، واژه‌های «بحر» و «تر» است که شاعر

بین معانی آنها اختلاطی ایجاد کرده؛ یعنی «بحر» را به دو معنی «دریا» و «وزن شعر» (بحر عروضی)

آورده و در نتیجه «تر» در رابطه با «دریا» به معنی «پراب، محتوی آب، ..» است و در پیوند با «وزن شعر / بحر عروضی»، به معنی

«آبدار، تازه، لطیف، با طراوت» و منظور، «شعر تر» بوده است؛ چنان‌که حافظ می‌فرماید: «کی شعر «تر» انگیزد خاطر که حزین باشد؟».

بدین ترتیب به گمانم شمس ورکانی می‌خواهد بگوید: مردم به سبب حسن اعتقادی که نسبت به شعر من دارند، آن را بر دیده می‌نهند و

از همین روست که بحراشعار من تراست؛ یعنی حسن اعتقاد مردم نسبت به شعر من تا حدی است که آن را بر دیده می‌نهند و لابد با دیدن و خواندن اشعار من، اشک شوق می‌بارند و این اشک‌های شوق‌آمیز، «دریای اشعار» مرا پر آب کرده و موجب «آبداری و لطافت و تازگی» سخن من نیز شده است.

از همین روست که بحراشعار من تراست؛ یعنی حسن اعتقاد مردم نسبت به شعر من تا حدی است که آن را بر دیده می‌نهند و لابد با دیدن و خواندن اشعار من، اشک شوق می‌بارند و این اشک‌های شوق‌آمیز، «دریای اشعار» مرا پر آب کرده و موجب «آبداری و لطافت و تازگی» سخن من نیز شده است.

- رسیل زمرهٔ خنیاگران بزم تو است
در این سراچهٔ بزم سیوم مخدره‌ای (؟) (۹۲)

با وجودی که ممکن است یکی از دو «بزم» در این بیت تکراری و اشتباه باشد، به گمان من ابهامی در آن نیست. می‌دانیم که «رسیل»

۲. لسان العرب، للامام العلامة ابن منظور؛ اعتنی بتصحيحها امين محمد عبد الوهاب و محمد الصادق العبيدي؛ الطبعة الثالثة، ج ۶، بيروت: دار احیاء التراث العربی + موسسه التاريخ العربی.

علامه قزوینی، علامه همایی، استاد مینوی و مانند آنان سترون مانده است، تصحیح نسخ خطی را به «آشنایان ناآشنا» سپارد. خندید و فرمود: آن استادان نیز از آغاز استاد نبوه‌اند، بلکه هر کدام چندین نسخه خطی را «خراب کرده‌اند» تا بالاخره استاد شده‌اند. (!) اما ماجرای تصحیح تاریخ جهانگشای که بیست و پنج سال به طول انجامید و پانزده سال آن صرف جلد سوم شد و باز از این پانزده سال، پنج سال به یافتن اصل «یک بیت» عربی که در جهانگشای آمده اختصاص یافت، داستانی است که بر سر هر بازاری هست.^۴

باری، اکنون که سومین دفتر از «متون ایرانی» به کوشش محقق فاضل، جواد بشری، به چاپ رسیده و چنان‌که آگاهی یافته‌ام، دفتر چهارم نیز در دست تهیه است، امید می‌رود که اولاً ادامه انتشار این مجموعه تحت شعاع تحولات اداری با مشکلی مواجه نگردد و ثانیاً «متون ایرانی» به دست کسانی سپرده شود که از دانش و صلاحیت کافی برخوردارند و الاً با ارائه متن‌های ناتندرست، حق شاعران و نویسندگان قرون گذشته به درستی گزارده نخواهد آمد و چه بسا که مایه شرمساری ما در پیشگاه آنان باشد.

- زیره با کرمان و درّ با بحرو گوهر با صدف
زعفران با وردرا (؟) و لعل با کان چون برم (۱۰۸)

«وردرا» که به درستی در مقابل آن علامت (؟) نهاده‌اند، تحریف «روزراور/ رودراور» است که در ناحیه جبال، نام روستایی است و جایی است با نعمت فراوان و فراخی تمام و بدان‌جا زعفران باشد که در جمله ولایت جبال عشرآن نتواند بود.^۳ پس مصراع دوم باید این‌گونه باشد: زعفران با «رودراور/ روزراور»، لعل با کان چون برم؟

- ز دیده زبید بر تارک سپاهت ترک
زنوک مزگان برفتند از کلامت داس (؟) (۱۰۹)

آنچه مسلم است این است که «برفتند از کلامت» غلط است و به جای آن باید «برفند از کلامت» باشد، اما واژه پایانی بیت (داس) بر من نیز معلوم نشد که چیست و چه معنی می‌دهد.

- به حضرتی است تو را انتماکه بی شک هست
امیر مجلس او خضرو آیه از الیاس (؟) (همان)

«آیه از» حاصل اشتباه کاتب یا غلط خوانی مصحح است. واژه درست، «آبدار» است (امیر حضرت او خضرو «آبدار» الیاس) و معنی بیت روشن است.

- از نهیب کف توست آنکه به تلقین سکه
بی زبان نام خدا در دم دینا آورد (؟) (۱۱۱)

اگر «زبان» را تصحیف «زبان» بدانیم، ابهام بیت برطرف می‌شود. در این صورت معنای بیت این است که نهیب دست تو سبب شده تا سکه (یعنی نقش روی درهم و دینار) (ر. ک: لغتنامه دهخدا) بی اینکه «زبان» داشته باشد، نام خدا را به تلقین در دم (= دهان) دینار بگذارد. این مضمون ظاهراً اشاره به وجود واژه «الله» در عباراتی مانند «لا اله الا الله» بر روی درهم و دینارهاست.

فرجام سخن

در جریان نقدی که بر کتابی می‌نگاشتم، از دوستی دست‌اندرکار التماس نمودم که نسخه‌های خطی نویافته را که خود نیز اعتقاد راسخ دارد که بخشی عظیم و بااهمیت از میراث فرهنگی ماست، «همگانی» فرماید و اکنون که دیری است تا «مادر گیتی» از زادن فرزندان چنان

۳. اشکال العالم؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی؛ ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب؛ با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری؛ چاپ اول، تهران؛ شرکت به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۴۲. نیز ر. ک: حدود العالم من المشرق الی المغرب، مولف (؟)؛ به کوشش دکتر منوچهر ستوده؛ تهران؛ طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۴۱ و احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم؛ ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه دکتر علینقی منزوی؛ چاپ دوم، تهران؛ کومش، ۱۳۸۵، ص ۵۷۶ و آثار البلاد و اخبار العباد؛ زکریا بن محمد بن محمود قزوینی؛ ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار؛ تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث؛ چاپ اول، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۵ و ۵۹۰.

۴. از جمله بنگرید به: پژوهشگران معاصر ایران؛ هوشنگ اتحاد؛ چاپ دوم، تهران؛ فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲، ص ۱۴ و ۱۵.